

یابد و اردویسورا ناهیت او را در این کاریاری کرد. این مطالب بیشتر از آبان یشت مأخوذ است و در دیگر قسمتهای اوستا که در حاشیه مذکور افتاده است در باب کاوس مطلب مهمی دیده نمی شود.

از کوه اریزیفی<sup>۱</sup> که ذکر آن گذشته است اطلاع کاملی در دست نیست و در این باب تنها بذکر حدس یکی دوتن از دانشمندان قناعت میکنم:

دارمستتر گوید: اریزیفی<sup>۲</sup> ظاهراً یکی از قلل البرز است زیرا بنا بر آنچه از بندهشن بزرگ و دینکرت برمی آید کاوس بر فراز البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از آنها هر پیرا که در آن پای مینهاد بجوانی باز میگردداند<sup>۳</sup>. دانشمندی دیگر دوهارله اینکوه را با احتمال یکی از قلل جبال بلخ تصور کرده است<sup>۴</sup> و بهر حال باید بدانیم که صحنه اعمال و زندگی کیان بنا بر آنچه از مطالعه و تحقیق در اوستا برمی آید نواحی مشرق و شمال شرق خراسان بود.

اگرچه سرگذشت کاوس در اوستا روشن نیست ولی در ماخذ پهلوی اطلاعات زیاد تری در باب او وجود دارد که بتدریج ابداع شده و یا از روزگاران کهن بیادگار مانده و در ادبیات پهلوی متجلی گشته است.

بنا بر آنچه از دینکرت<sup>۵</sup> مستفاد میشود در چهار داد نساک و سوتگر نساک از کاوس بتفصیل سخن رفته و چنین آمده بود که «کی اوس از سه برادر دیگر خود بسال بزرگتر بود<sup>۶</sup> و بر هفت کشور و دیوان و آد میان سلطنت مطلق یافت<sup>۷</sup> و فرمانهای او بسرعت گردانیدن

۱ - دارمستتر، زند اوستا ج ۲ ص ۳۷۸      ۵ - دوهارله، اوستا ص ۴۱۸.

۳ - کتاب ۷ فصل ۱ - کتاب ۸ فصل ۱۳ - کتاب ۹ فصل ۲۳.

۴ - این فکر البته نتیجه ترتیب اسامی کوی اوسن و ارشن و بیرشن و یسین است در فقرة ۱۳۲ از فروردین یشت و ۷۱ از زامیاد یشت چنانکه بعقیده من مقدم کی ایوه بر این چهارتن نیز باعث شده است که کی اخیر پدر کاوس و آن سه تن دیگر شمرده شود مگر آنکه بنا بر آنچه در بحث از کیان گفته ام نویسندگان فروردین یشت اطلاع خاصی در این باب داشته بوده باشند.

۶ - در صورتیکه بنا بر همین مأخذ سلف کاوس یعنی کیقباد و خلف او یعنی کیخسرو تنها پادشاه ایران شمرده شده اند و این کیفیت یقیناً نتیجه اشاراتی است که در یشت پنجم (۴۵-۴۷) بنخواست کیکاوس در فره انروایی بر همه جهانیان از آدمی و دیو و پری شده است.

دست نفاذ مییافت . کی اوس بر کوه البرز هفت کاخ بساخت یکی از زرودو از سیم ودواز پولاد ودواز آبگینه وازاین دژ بردیوان مازندران حکمرانی میکرد و آنرا از تباه کردن جهان باز میداشت . این هفت کاخ چنان بود که هر کس که از ضعف پیری در عذاب بود و مرگ را نزدیک میدید چون بدان میرفت بجسوانی باز میگشت چنانکه بصورت پیری پاتزده ساله در میآمد . کی اوس بر این کاخها در بانان گماشت وفرمان داد که هیچیک از آن دوری نگیرند .

در بندهشن (فصل ۳۳) نیز از این کاخ سخن رفته و چنین آمده است: کاخ کی اوس مرکب از چند خانه بود ، خانه بی زرین که کسی اوس خود در آن میزیست ، دو کاخ آبگینه بی که اصطبل اسبان او بود ودو خانه پولادین برای کله های او . و آنچه از خوردنی و آشامیدنی در این جای بود آدمیان را حیات جاوید میداد و اگر پیری از یک در آن در میآمد از درد دیگر بصورت جوانی پاتزده ساله بیرون میرفت .

فردوسی کاخ کاوس را بر کوه البرز بدینگونه وصف کرده است که: اندر آن دو خانه برای اسبان و استر عماریکش بود ودو خانه از آبگینه مرصع بزبرجد تا جای خرام و خورش باشد و کنبدی از جزع یمانی تا نشستنکه موبد شود ودو خانه از نقره خام تا سلیح نبرد را در آن جای دهند و یک خانه از زر برای نشست خود که بر او از پیروزه نگار کرده و در ایوانش یاقوت بکار برده بودند . این کاخ چنان بود که در آن نه شب میافزود و نه روز میکاست و همواره بهار بود نه تموز پیدا و نه دی آشکار ، هوایش عنبرین و بارانش تمبی بود ، در این جایگاه کاوس از درد و غم ورنج آسیبی نمی دید و رنجها همه بر تن دیوان میرسید .

حدیث سلطنت مطلقه کاوس در شاهنامه چنانکه دیده ایم بصورت جهان گردی و فتوح کاوس در مازندران و دیگر جاها در آمد و نیز داستان سلطنت و حکمروایی او بر دیوان مازندران مایه پیدا شدن داستان حماسی عظیمی گردید که قسمت بزرگی از آنرا در شاهنامه و ما بقی را چنانکه هنگام احصاء حماسه های ملی دیده ایم در برخی از منظومه های حماسی دیگر میتوان یافت .

از تفسیرهای پهلوی فر کرد دوم و ندیداد چنین بر میآید که جم و کاوس هر دو

جاودانی خلق شده بودند ولی بر اثر خطا های خویش فنا پذیر شدند<sup>۱</sup>. در مینوگ خرد  
بر این دوتن فرد دیگری افزوده شده و آن فریدونست بدین ترتیب: «اورمزد جم و فریدون  
و کی اوس را اصلاً نامردنی آفریده بود اما اهریمن ایشانرا فنا پذیر ساخت»<sup>۲</sup>. در  
سوتگرنسک در باب چگونگی این امر چنین نگاشته شده بود: دیوان از پی تباه کردن  
کی اوس بچاره گری برخاستند و دیو خشم بر کی اوس ظاهر شد و جان او را تباه کرد  
چنانکه دیگر پادشاهی هفت کشور را ضعیف نمود و بر آن شد که بر آسمان یعنی جایگاه  
امشاسپندان دست یابد و نیز کی اوس مانند جم و فریتون بر اثر تباهی خرد در «خویش-  
خدایی»<sup>۳</sup> ناسپاس و حق ناشناس شد<sup>۴</sup>.

یکی از اعمال جبارانه کاوس رفتاری است که با «اوشنر»<sup>۵</sup> کرد. بنا بر آنچه در  
داستان دینیگ آمده اوشنر مردی خردمند و نواده «پا و رواجیر»<sup>۶</sup> بوده است<sup>۷</sup> و در  
دینکرت<sup>۸</sup> از اوشنر خوارق عاداتی مذکور است و چنین آمده که همه زبانه‌ها امیدانست  
و بر دیوان چیره بود و وزارت کسی اوس یافت و بر هفت کشور فرمان روایی  
کرد اما سرانجام فرمان کی اوس هلاک شد و از این اوشنر در اوستا با صفت «پورواجیر»<sup>۹</sup>  
یعنی بسیار دانا یاد شده است و وجود همین صفت در اوستا باعث گردیده که در ادبیات  
پهلوی چنانکه دیده‌ایم اوشنر را نواده دختری پا و رواجیر یا بدانند. اما نسب و کار و  
مقام اوشنر در اوستا معلوم نیست.

دیگر از تباہکاریهای کاوس کشتن گاو است که حافظ مرزایران و توران بود<sup>۱۱</sup>  
این گاورا اهورمزد از آن روی آفریده بود که چون نزاعی بین ایرانیان و تورانیان

۱ - زند اوستای دار مستتر ج ۳ ص ۳۶      ۲ - مینوگ خرد فصل ۸ فقرات ۲۷ - ۲۸  
۳ - خودکامگی با اصطلاح شاهنامه      ۴ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۲ فقرات ۵ - ۶

۵ - ōshnar      ۶ - Pâûrvâdjîryâ

۷ - فصل ۳۸ فقره ۳۳      ۸ - کتاب هفتم فصل ۱ فقرات ۳۶ - ۳۷

۹ - آفرین پیغامبر زردشت یشت فقره ۳ و آبان یشت فقره ۱۳۱

۱۰ - pûrûdjîra      ۱۱ - رجوع کنید به دینکرت کتاب هفتم فصل ۲ فقرات ۶۲ - ۶۶ . زان

سپرم فصل ۱۲ فقرات ۷ - ۲۵ .

در گیرد، اوسم خویش برحد واقعی ایران و توران بکوبد و نزاع وجدال را از میان ببرد. کاوس که میخواست بخاک توران هجوم کند پهلوانی بنام «سريت»<sup>۱</sup> را بکشتن گاو فرمان داد. اما سريت کشته گاو پس از اجراء فرمان کاوس خود نیز کشته شد. در کتاب دینکرت<sup>۲</sup> از رفتن کاوس بر آسمان بتفصیل سخن زفته است. داستان رفتن کاوس بر آسمان از سوتگر نساك اوستا بکتاب مذکور نقل شده و از این روی اصلی قدیم دارد و آن چنین است: کاوس برای هجوم و تسلط بر آسمان آماده شد و با سپاهی از دیوان و بدکاران خود را بر فراز قله البرز افکند و بجایی رسید که آخرین حدمیان ظلمت و نور است، در اینجا ناگهان کی اوس از همراهان جدا ماند اما دست از خیره سری برداشت و در عناد و لجاج باقی ماند. در این هنگام اورمزد فر کیانی را از باز گرفت، سپاه کی اوس از این جای بلند بر زمین پرتاب شدند و کی اوس خود بدریای وورو کش گریخت. هنگام گریز فر و شی کی خسرو که هنوز بدنیای مادی نیامده بود خود را بدو نزدیک کرد و از پی او بحرکت آمد، نیریوسنگ (پیک اهورمزدا) نیز از پی کی اوس روان بود و میکوشید تا آن فروشی را از جدا کند اما ناگهان فروشی فریادی بمثابت خروش سپاهی که از هزارمرد پدید آمده باشد، بر آورد و گفت ای نیریوسنگ او را مکش زیرا اگر او را بکشی کسی که ویران کننده تورانست بوجود نخواهد آمد، زیرا از این مرد یعنی کی اوس کسی بنام سیاوش پدید میآید و از سیاوش من بوجود میگیرایم، من که کی خسروم، من که از توران زمین کسی را که از همه پهلوانتر و پهلوانکش تر و سپاه شکن تراست<sup>۳</sup> بیند میافکنم، من آنم که شاه توران زمین را بکشورهای دوردست میگریزانم. جان نیریوسنگ از این سخنان کی خسرو بیاسود چنانکه دست از کاوس برداشت و او را بحال خود گذاشت. بر اثر این حادثه کی اوس فنا پذیر شد و اگرچه توانست بپهنای آسمان پای نهد اما نیارست از چنگ دیو مرگ بگریزد.

در فصل ۳۴ از کتاب بندهشن مدت سلطنت کاوس را صد و پنجاه سال نگاشته اند.

۳ - مراد افراسیاب است.

۲ - کتاب نهم فصل ۲۲ فقرات ۱۲-۷

۱ - Srit

در فصل ۳۳ از همین کتاب مطالبی در باب کاوس دیده میشود که حاوی اطلاعات تازه‌یست و من عین آنرا در اینجا نقل میکنم :

« اندر پادشاهی کی‌اوس، اندر همان هزاره دیوان نیرو گرفتند و او شتر کشته شد و کی‌اوس منش بد کرد تا آنکه بکارزار آسمان شد و سرنگون بزمین افتاد و فرآزو جدا گشت. پس از این با اسبان و مردم جهان اناشتن کرد<sup>۱</sup> اما ایشان<sup>۲</sup> را بیوم شمبران<sup>۳</sup> بفریب اندر بند کردند. دیوی بود زنگیاب<sup>۴</sup> نام که زهر بچشم داشت و از کشور تازیگان آمده بود تا بر ایرانشهر پادشاهی کند و هر که را بدیده بد مینگریست هلاک میساخت. ایرانیان فراسیاب را بکشور خویش خواندند و او زنگیاب را بگشت و پادشاهی ایرانشهر بگردوس مردم از ایرانشهر ببرد و بترکستان نشاند و ایرانشهر را ویران کرد و آشفته ساخت تا رت ستخمک<sup>۵</sup> (رستم - رستم) از سیستان لشکر بیاراست و شمبران شاه را بگرفت و کی‌اوس و دیگر ایرانیان را از بند بکشاد و با فراسیاب نزدیک سپاهان کارزاری نوب کرد و از این پس نیز بس کارزار دیگر با او بکرد تا ویرا براند و بترکستان افکند و ایرانشهر را از نو آبادان ساخت.»

اگر این قسمت از فصل ۳۳ بند هشن را با شرح سلطنت کاوس در شاهنامه مقایسه نمایم میان آنها قرابتی فراوان مشاهده میکنیم. پس از حدیث رفتن کاوس بر آسمان که در شاهنامه مشروح تر ذکر شده است داستان هجوم کاوس بیوم شمبران در این سطور اهمیتی دارد.

کلمه‌یی که من شمبران<sup>۱</sup> خوانده‌ام در متن پهلوی **سپرن** است که آن را

شمبران و یهبران نیز میتوان خواند. دارمستتر آنرا بصورت اخیر یعنی یمبران خوانده

۱ - دارمستتر (زند اوستا ج ۲ ص ۴۰۱) این جمله را چنین ترجمه کرده است: «سپس جهان را از اسبان و مردمان نهی کرد» و اگر این ترجمه را از استاد بپذیریم باید در حقیقت این جمله را برای تکمله بر آن بیفزاییم تا معنی روشن شود [ تا بچنگ شمبران شاه رود ] .

۲ - یعنی کی‌کاوس و سران سپاه او را

۳ - در باب کلمه شمبران Shambarân رجوع کنید بتوضیحات متن در همین صفحه و صفحه بعد

Shambarân - ۶

Rôt Staxmak - ۵

Zangiâp - ۴

است<sup>۱</sup> و بنا بر عقیده مار کوارت این کلمه را باید سمران<sup>۲</sup> خواند<sup>۳</sup>. مسعودی<sup>۴</sup> نگاشته است که کیکاوس با پادشاه یمن موسوم به شمر بن یرعش جنگید و اسیر شد اما سعدی دختر شمر که عاشق کیکاوس بود او را از آسیب زندان نگاه داشت تا رستم بیامد و او را از زندان رها کرد و کیکاوس با سعدی بسایران زمین بازگشت و از و سعدی پسری بنام سیاوخش پدید آمد. روایت مسعودی تماماً با روایت فردوسی موافق نیست اما از آن در می یابیم که نزد او شمر برعکس بندهشن نام پادشاهی است نه نام ناحیه‌یی و چون میدانیم که ایرانیان کشور یمن را هاماوران می‌گفتند<sup>۵</sup> بنا بر این محقق میشود که پادشاه هاماوران که با کاکوس غدر کرده و او را مقید ساخته بود بنا بر روایات قدیم شمر نام داشت و بعقیده من همین نام در زبان پهلوی شمبر یعنی جزء اول کلمه شمبران است و الف و نون آخر کلمه شمبران الف و نون نسبت است که در زبان پهلوی معمول بوده و با آخر کلمات افزوده میشده است و بدین ترتیب کلمه شمبران یعنی کشور منسوب به شمبر (شمر مسعودی و مورخان عربی). - دارمستر<sup>۶</sup> چنانکه دیده‌ایم کلمه شمبران را یمبران خوانده و در باب آن چنین گفته است: مراد از هاماوران کشور یمن است و من چنین می‌پندارم که اسم هاماوران تحریف و تغییری است که در کلمه حمیر داده شده و در فارسی معمول گردیده است. کلمه یمبر<sup>۷</sup> حد وسط و وسیله تغییر حمیر به هاماوران و وجه اشتقاق چنین است: یمیر، یمر، یمبر. با این حال کلمه یمبران را شمبران نیز میتوان خواند و از این طریق پادشاه یمن که کیکاوس با او جنگید بنا بر نقل مسعودی شمر نام داشت بنحوی که از گفتار او میتوان چنین نتیجه گرفت که نام این کشور شمران یعنی کشور

۱ - زند اوستا ج ۲ ص ۴۰۱ Samarân - ۲

۳ - یشتها تألیف آقای پور دارد ج ۲ ص ۲۲۹ نقل از ایرانشهر مار کوارت ( Eranshahr von

۴ - Marquart S. 26 - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹

۵ - ثمالی در باب پادشاه یمن گفته است که در زبان فارسی او را شاه هاماوران یعنی ملک حمیر گویند رجوع کنید بفرر اخبار ملوک الفرس چاپ زوتنبرک ص ۱۵۵

۶ - Darmester: Etude irediennes II, 221-225 Zend Avesta II, 401

۷ - Yambar - ۷

شمر است. بینداقتان کیکاوس در کشورها ماوران (یعنی شمبران-سمبران-شمران-یمبران) در شاهنامه عیناً مذکور است منتهی در عبارت منقول از بند هشن نامی از عشق ورزی کیکاوس با سودابه نیست اگرچه نام این زن جای دیگر از همین فصل ذکر شده است. مطلب نسبتاً مهمی که در اینجا باید یاد آورد شباهت و نزدیکی خاصی است که میان کلمه عربی سعدی و سوتاپ [ك] وجود دارد درست نظیر شباهتی که میان نام پدرش شمر با شمبر موجود است. رفتن رستم به ماوران و گشودن کیکاوس از بند در شاهنامه نیز عیناً و با تفصیل بیشتری موجود است.

دیگر از موارد مشارکت میان روایت بند هشن و شاهنامه حدیث زنگیاب تازی و حمله اوست بایران که در شاهنامه فردوسی بحمله تازیان بایران تعبیر شده است با این اختلاف که بنا بر نقل بندهشن ایرانیان برای دفع این هجوم با فراسیاب متوسل شدند ولی بنا بر نقل شاهنامه فراسیاب خود بایران تاخت و برای بدست آوردن پادشاهی ایران تازیان را از ایرانشهر بیرون راند.

دازمستتر پنداشته است<sup>۱</sup> که این مرد باید از اعقاب ضحاک باشد چه اولاً ضحاک پادشاه تازیان بود و ثانیاً بنا بر فقره ششم از فصل سی و یکم بندهشن جد او ضحاک نام داشت. نام این زنگیاب بشکل «زئینی گئو»<sup>۲</sup> در فقره ۹۳ از زامیاد یشت باصفت دروغگو آمده. یوستی آنرا دارنده گاوزنده معنی کرده است<sup>۳</sup>. در مورد مذکور از زامیاد یشت مختصر اشارتی بکشته شدن زئینی گئو یعنی زنگیاب بدست کاوس رفته است.

نکته مهم دیگری که در اینجا باید یاد آوریم پیدا شدن رستم است در صحنه تاریخ داستانی و ملی ما. در زبان پهلوی و چنانکه دیده ایم در بندهشن نام رستم رت ستخمک یارت ستهمک ضبط شده و من در باب این پهلوان بجای خود سخن خواهم گفت. یکی از نکات مهم در داستان کاوس وجود نام اوست در ادبیات قدیم هندی و این تنها کسی است از کیان که نام او به «ودا» راه جسته است.



در ریگ و دانام کاوس (کوی اوسن) بصورت «اوسنس کاوی» آمده است<sup>۱</sup>

بسیاری از محققان بر آنند که این «اوسنس کاوی» همان کوی اوسن اوستا و کی اوس ادبیات پهلویست و اگر ما این تصور را که قابل قبول نیز بنظر میآید بپذیریم باید چنین بیندازیم که شهرت و قدرتی که کاوس در سواحل شرقی ایران بدست آورده بود مایه پراگندن نام او در دره سند شده و او را در زمرة پهلوانان و نام آوران ادبیات ودا در آورده باشد چه ارتباط میان ایرانیان شرقی و همسایگان آریایی ایشان یعنی هندوان که در دره سند میزیستند کاری آسان و آسانتر از ارتباط آنان با قبائل غربی ایران بود زیرا میان قبایل غربی و شرقی ایران بیابانهای بزرگ حائل بود. نفوذ نام کاوس از ایران بهند خود دلیل تازه‌یست بر وجود تاریخی او و دیگر شاهان کیان و بهمین جهت باید عقیده دانشمندان فرانسوی «شارپانتیه»<sup>۲</sup> را باور داشت که گفته است: «وجود اوسنس کاوی که همان کوی اوسن اوستاست محققاً وجودی تاریخی است»<sup>۳</sup>. اما باید میان کاوس باجم و فریدون یا کسان دیگری از نام آوران ایرانی که نام ایشان را درودا می‌بینیم تفاوتی قائل بود و آن در اینست که دسته اخیر مانند جم و فریدون و نظایر آنان از پهلوانان هندو ایرانی هستند که از داستانهای ایشان در ادبیات هندوان و ایرانیان آثاری باقی مانده و در ریگ از این دو مورد بصورتی خاص در آمده است. اما کیکاوس از کسانیست که تنها با آریاییان مشرق ایران اختصاص داشت و ذکرا و در ادبیات ودا اصلی نیست.

داستان کاوس از طریق ادبیات پهلوی و سیرالملوکها تقریباً بصورت واحدی در اغلب کتب و تواریخ اسلامی راه جسته و از این جهت ما مطلب تازه‌ی در باب او جز آنچه قبلاً گفته‌ایم نمی‌توانیم از این راه بدست آوریم ولی از آنجا که ترك سنت را جائز نمی‌شمرم خلاصه‌ی از مطالب کتب مذکور را بدینجا نقل میکنیم:

۱ - Usanas Kāvya

۲ - A. Christensen : Les Kayanides P. 28

۳ - Charpantier - Le Monde Oriental. 1931 p. 22

۵ - الانارالباقیه ص ۱۰۴ - تاریخ حمزه اصفهانی چاپ گوتوالد ص ۳۵ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۹ - اخبار الطوال دینوری ص ۱۵ - مجمل التواریخ و القصص ص ۴۵ - غرر اخبار ملوک الفرس تعالی ص ۱۵۴ پیوست.



کیکاوس پسر کی ایووه ( کی ایووه - کی افینه - کیسه - کنایه و جزاینها که قبلاً دیده ایم) در بلخ سکونت داشت و کشور را از هجوم بیگانگان حفظ میکرد اما بسی از بزرگان را بقتل آورده بود چه مردی تند خوی و سخت گیر بود. کاوس دیوان را با طاعت آورد و ایشان را بر آن داشت که بر البرز کاخی بزرگ برای او از سنگ و آهن و مس و سرب و سیم و زر بر آورند و آرزو کرد که از این کاخ با آسمان رود اما با همراهان سرنگون بزمین افتاد ولی چون خداوند میدانست که از پشت اوسیاوش و از پشت سیاوش کیخسرو پدید خواهد آمد ویرا هلاک ساخت. بر اثر این عصیان مغلوب پادشاه یمن و اسیر او شد اما رستم با پادشاه یمن جدال کرد و کاوس را از قید او برهاند و بیاداش حکومت سیستان و زاوولستان یافت. مسعودی و ثعالبی چنین گفته اند که کیکاوس سعدی دختر شاه یمن را برسم زناشویی همراه خود برد و ثعالبی سعدی را با سوزانه (سودابه) مقایسه کرده است<sup>۱</sup>. طبری نیز از این داستان یاد کرده و گفته است که سودابه را برخی دختر افراسیاب دانسته اند و بعضی دختر پادشاه یمن. این نام در مجمل التواریخ سوداوه ضبط شده است روایت ثعالبی در باب پادشاهی کیکاوس مفصل و از بسیاری جهات عین روایت فردوسی است.

### ۷ - سیاوش

کوی سیاورشن<sup>۲</sup> اگرچه بر روایت فردوسی پادشاه ایران شهر نبود ولی چون در اوستا با عنوان کوی یعنی شاه مذکور است باید او را مانند کیان دیگری از پادشاهان خاور ایران در روزگار پیش از زردشت و یا نزدیک بعهد زردشت دانست و اگر کیان هشتگانه پیش از ویشتاسپ را که در زامیاد یشت و بعضی دیگر از قطعات اوستا بترتیب مذکورند از یک خاندان بدانیم ( چنانکه در شاهنامه و روایات مذهبی پهلوی و تواریخ دوره اسلامی دانسته اند ) باید باین نتیجه برسیم که کی سیاوش پس از کاوس و پیش از کیخسرو پادشاه مقتدر یکی از نواحی شرقی مثلاً بلخ بوده و در جنگ با قبایل مهاجم آریایی ماوراء

جیحون که در داستانهای ما بتورانیدان معروفند کشته شده است .  
 در شاهنامه داستان او چنین آمده : روزی طوس و گودرز و گیو در شکار گاهی نزدیک  
 توران دختری یافتند از خویشاوندان کرسیوز (در بعضی از نسخ دختر کرسیوز) و بر سر  
 او نزاعی میان پهلوانان در گرفت . پس او را بدر گاه آوردند و کاوس او را بخویشتن مخصوص  
 کرد و از او فرزندی بنام سیاوش آورد که نزد رستم تربیت یافت و چون بزرگ شد رستم  
 او را نزد پدر آورد . سودابه دختر شاه هاماوران وزن کاوس دل بدین پسر باخت اما سیاوش  
 بخواش وی تن در نداد ، پس سودابه او را نزد پدر متهم ساخت و خیانتکار خواند ، سیاوش  
 از پی اثبات بیگناهی از آتش گذشت و پس از چند گاه با سپاهی بزرگ بجنک افراسیاب  
 رفت و چون افراسیاب با او بجنک بر نیامد التماس صلح کرد و آخر قرار بر صلح نهادند  
 اما کاوس تند خو بدین کار تن در نداد و سیاوش را در نامه سرزنش کرد . شاهزاده ایران از  
 پدر رنجور دل شد و بتوران زمین نزد افراسیاب رفت . افراسیاب و پیران و یسه مقدم او را  
 گرامی شمردند و پیران دخت خود جریره را بدو داد و افراسیاب فرنگیس را . پس از چندی  
 سیاوش بخواش خود و اجازت افراسیاب سوی ختن رفت و در آنجا زمینی را بر گزید و  
 کنگ دژ را بر آورد و روز کاری شادان میزیست تا کرسیوز بر او رشک برد و افراسیاب  
 را بکشتن او تحریض کرد . چون خبر قتل سیاوش بایران رسید غوغایی عظیم بخاست .  
 رستم سودابه را بکین سیاوش کشت و بتوران تاخت و آنرا یکباره ویران کرد اما کین  
 سیاوش بدست کیخسرو گرفته شد و آن داستانی جدا گانه دارد . از سیاوش دو پسر یکی  
 بنام کیخسرو از فرنگیس دخت افراسیاب و دیگر بنام فرود از جریره دختر پیران  
 و یسه بازماند .

سیاورشن که نام سیاوش در اوستاست از دو جزء «سیا» یعنی سیاه و «ارشن» بمعنی  
 نرو حیوان نر آمده است<sup>۱</sup> و بنا بر این میتوان آنرا بنا بر سنت ایرانیان قدیم «دارنده  
 اسب گشن سیاه» معنی کرد . این نام در پهلوی سیاوش یا میاوخش<sup>۲</sup> و در فارسی نیز بهمین

۱ - یشتها تألیف آفای یورداد ج ۲ ص ۲۲۶ و ۲۳۴

۲ - Syavush یا Syavuxsh

صورت آمده است . در شاهنامه سیاوش صاحب اسبی است بنام شبرنگ بهزاد و یقیناً میا  
داستان این اسب و معنی اسم سیاورشن ارتباطی موجود است .

بنابر فقره ۱۸ از دروا سپ یشت ( یشت ۹ ) سیاورشن دلیر بخیانیت کشته شد و  
پسرش کیخسرو انتقام پدر را از کشنده اش افراسیاب تورانی گرفت . عین این معنی  
تقریباً در فقره ۲۲ از همین یشت و فقره ۳۸ از یشت ۱۷ ( ارت یشت ) یاد شده است .  
در فقره ۱۳۲ از یشت ۱۳ ( فروردین یشت ) و فقره ۷۱ از زامیاد یشت نام کوی  
سیاورشن در شماره اسامی هشتگانه کویان دیگر آمده است . در یشت نخستین فروشی او  
در شماره فروشیهای کیان و پاکان ستوده شده است و در یشت اخیر چنین آمده که فر کیانی  
چند گاهی به کی سیاورشن پیوسته بود که مانند همه کیان دیگر چالاک و پهلوان و پرهیزکار  
و بزرگ منش و بی باک بود .

در فقره ۳ از یشت ۲۳ ( آفرین پیغامبر زردشت ) آنجا که زردشت کی گشتاسپ  
را بدعای خیر یباد میکند چنین آمده است : کاش که چون کوی سیاورشن زیبا و  
بی نقص باشی .

این بود خلاصه سرگذشت کی سیاوش در اوستا و از این سطور چنین بر می آید که  
کی سیاوش دلیر و زیبا پدر کیخسرو بود و بخیانیت بدست افراسیاب تورانی کشته شد و  
کیخسرو کین او باز گرفت . همین اشارات مختصر منشاء روایات مختلفی شد که چون  
بعهد ساسانی و اوایل عهد اسلامی رسید داستان دلکش زیبایی را پدید آورد که در  
حماسه ملی ما مقام مهمی دارد و من اینک به نقل آن روایات پهلوی در اینجا مبادرت میکنم ؛  
در متون پهلوی سیاوش را پسر کی اوس و پدر کیخسرو دانسته اند<sup>۱</sup> در صورتیکه  
بنابر آنچه گذشت در اوستا از نسبت سیاوش بکاوس سخنی نرفته است و تنها در اینجا مانند  
موارد دیگری که در باب کیان دیده ایم شاید تواتر اسامی علت این تصور شده باشد و یا  
روایات کهنی بیرون از اوستا در این باب وجود داشته که ما از آن آگاهی نداریم .

۱ - دینکرد کتاب ۸ فصل ۱۳ فقره ۱۴ و کتاب ۹ فصل ۲۲ فقره ۱۱ . مینوک خرد فصل ۲۷ فقرات ۵۵-۵۷ .  
بند هشتن فصل ۳۱ فقره ۲۵

در این مآخذ سیاوش بانی گنگ دژ (قلعه گنگ) است<sup>۱</sup> و چنانکه دیده‌ایم عین این روایت در شاهنامه موجود است و از نیروی برماست که در اینجا باصل داستان گنگ دژ توجهی کنیم. دژ گنگ در اوستا بنام کنگه<sup>۲</sup> یاد شده است. در پشت پنجم (آبان یشت) دوبار بنام این دژ میرسیم یکبار در فقره ۵۴ که بنا بر آن توس پهلوان و رزم آوران اردویسور اناهیت خواست تا در آن بر پسران و آساک<sup>۳</sup> (ویسه) تورانی ظفر یابد و تورانیان را از بن بر افکند و یکبار در فقره ۵۸ که بنا بر آن پسران ویسه بر فراز گنگ قربانیهایی بار دویسور اناهیت تقدیم داشته‌اند و خواستند تا بر توس ظفر یابند و این هر دو بار کنگه با صفت بر افراشته و مقدس یاد شده است و در مورد نخستین از محل و معبری بنام خشر و سوك<sup>۴</sup> نیز در این دژ نام برده شده است.

از گنگ دژ در آثار پهلوی بسیار نام برده‌اند و چنانکه از این مآخذ بر می‌آید گنگ دژ آنسوی دریای وورو کش<sup>۵</sup> در میان کوههایی که یکی از آنها کوه سیچیداو<sup>۶</sup> است جای دارد و رود پیداک میان<sup>۷</sup> (پیدامیان) یا چترومیان<sup>۸</sup> از آن میگذرد. بنا بر نقل بندهشن<sup>۹</sup> و دینکرت<sup>۱۰</sup> رستاخیز ایران از این دژ آغاز خواهد شد زیرا خورشید چهار (خورشید چهار) یکی از پسران زردشت در آن جای سکونت دارد و از آنجا لشکر پشوتن را به واپسین نبرد (جنگ آخر الزمان) راهنمایی خواهد کرد. این پشوتن ادبیات پهلوی همان پشوتنو<sup>۱۱</sup> اوستا پسر کی گشتاسپ است که نام او در ویشتاسپ یشت (فقره ۴) آمده و از جمله جاویدانانست.

در کتاب بندهشن یکجا «گنگ دژ» را چنین وصف کرده‌اند: «گنگ دژ را گویند که دست‌مند و پای‌مند و گویا و خموش و همیشه بهار است، در آغاز بر سردیوان

۱ - مینوک خرد فصل ۲۷ فقره ۵۵. دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۳۸

۲ - Kangha - ۳ - Tûsa - ۴ - VaêsaKa

۵ - Xshathro - Sûka - ۶ - Vûrukasha - ۷ - Sitchidâv

۸ - Pêdâg - miyân - ۹ - Tchatro - miyân

۱۰ - بندهشن فصل ۱ فقره ۱۲

۱۱ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۳۸

۱۲ - Peshotanu

بود، کیخسرو آنرا بر زمین نشاند. آنجا هفت دیوار است. زرین و سیمین و پ. ولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین (آبگینه‌یی - شیشه‌یی) و کاسگینین<sup>۱</sup> با هفتصد فرسنگ راه اندر میان. پانزده در بدانست که از دری بدر دیگر اسب بیست و دوروز بهاری و پانزده روز تابستانی شاید شدن.<sup>۲</sup>

در کتاب روایت پهلوی نیز از این هفت دیوار با اندکی اختلاف سخن رفته است و آنگاه چنین آمده که در میان این دژ چهارده کوه و هفت رود شنا گردنی است و زمین آن بحاصلخیزی چنانست که در یکشب علف بقامت آدمی تواند رست. مسافت يك در تادری دیگر هفتصد فرسنگ است<sup>۳</sup> و در آنجا کانهای بزرگ از زر و سیم و گوهرها و چیزهای دیگر است. سیاوش گنگ دژ را بفر<sup>۴</sup> کیانی بر سردیوان ساخت و کیخسرو آنرا بتصرف آورد و پادشاه آن پشوتن جاودان و فرتوت ناشدنیست، ساکنان گنگ همواره خرم و سرفراز و دیندار و نیکوکارند و بایران شهر باز نخواهند گشت مگر در آن هنگام که پشوتن آنرا بفیروزی بجنگ دشمنان ایران شهر آورد و روز شمار پیروزی اهرمز دوامش اسپندان و نیستی دیوان را فراهم کند.<sup>۵</sup>

بامطالعه در این روایات محقق میشود که داستان ورجمشید که از آن در فر کرد دوم و ندیداد بتفصیل سخن رفته تأثیر آشکاری در داستان گنگ دژ دارد و از بسیاری جهات این دو محل داستانی بیکدیگر شبیهند و حتی جای این دژ رانیز میتوان از روی روایات در حدود ایران و بیج<sup>۶</sup> یعنی همان نواحی که ورجم کرد در آنجا است معلوم کرد. بهمین جهات میتوان چنین پنداشت که افسانه گنگ دژ زماناً مقدم بر افسانه کاخ کاوس است و عبارت دیگر نخست افسانه گنگ دژ از روی داستان ورساخته شد و آنگاه حدیث کاخ کاوس از قصه گنگ دژ پدید آمد.

گنگ دژ را فردوسی چند بار «سیاوش کرد» خوانده است مثلاً در این بیت:

۱ - Kâsagênên را کریستن سن مرصع بجواهر معنی کرده است. رجوع شود بکتاب کیانیان ص ۸۳.

۲ - بند هشن فصل ۱ فقرات ۶ - ۱۲

۳ - این روایت و همچنین روایت بند هشن در باب عظمت گنگ دژ از بسیاری جهات بروایت فردوسی شبیه است.

۴ - نقل از کتاب کیانیان تألیف کریستن سن ص ۸۲-۸۴.

۵ - مینوک خرد فصل ۶۲ فقرات ۱۳-۱۴.

برفتند سوی سیاوش کرد چو آمد دو تن را دلوهوش کرد

دار مستتر بنا بر بعضی قرائن محل گنگ دژ را بخارا یا خوارزم دانسته است<sup>۱</sup>.  
در فصل ۳۳ از کتاب بند هشن ( فقرات ۸ - ۹ ) خلاصه داستان سیاوش بنحو  
ذیل آمده است: « فراسیاب جنگ نو کرد و سیاوخش با او در کارزار آمد اما بخیانت  
سوتاپیه<sup>۲</sup> - سوتاپک<sup>۳</sup> زن کسی اوس بود - سیاوخش دیگر بایران شهر نیامد و او را  
فراسیاب پیش خود بزینهار پذیرفت و سیاوخش نزد کی اوس بازنگشت بلکه بترکستان  
شد و دخت فراسیاب بزنی کرد و از وی کیخسرو بزاد. سیاوخش را آنجا بکشتند...»  
این خلاصه و نمونه جامعی از داستان سیاوش در آثار پهلویست اما وقتی این روایات  
پهلوی را با داستان سیاوش در شاهنامه مقایسه کنیم از لحاظ ترتیب و نسق داستانی و  
توضیحاتیکه در جزئیات آن ملاحظه میشود میان آنها بینوئی مشاهده میکنیم و از  
اینروی باید داستان سیاوش را در شاهنامه مأخوذ از داستان مدون و مرتبی دانست که در  
شاهنامه ابومنصوری موجود بود زیرا داستان سیاوش در غرر اخبار تعالی نیز شباهتی تام به  
شاهنامه دارد و چنانکه می‌دانیم مأخذ اساسی و مهم تعالی هم شاهنامه ابو منصور  
بوده است.

### ۸ - کیخسرو

داستان کیخسرو در شاهنامه بلافاصله پس از کشتن سیاوش آغاز شده است.  
فرنگیس دخت افراسیاب وزن سیاوش پس از آنکه شویش بفرمان افراسیاب کشته شد  
پسری آورد همانند سیاوش بنام کیخسرو. افراسیاب فرمان داد که ویرا نزد شبانان  
بکوه فرستند تا از نژاد خود آگاه نباشد. پیران نیز چنین کرد و او را بشبانان کوه قلو  
سپرد، کیخسرو در آن سامان تربیت یافت و چون چندی برآمد پیران او را نزد خویش  
آورد و بمهرپرورد و آنگاه باشارت افراسیاب او و مادرش فرنگیس را بگنگ دژ فرستاد  
تا سرانجام کیو پسر گودرز باشارت پدر عازم یافتن او در توران شد و پس از هفت سال

جست و جو ویرا بیافت و بامادرش فرنگیس بایران آورد. پس از رسیدن کیخسرو بایران بر سر جانشینی او و فریبرز پسر کاوس میان پهلوانان خلاف افتاد و سرانجام قرار بر آن نهادند که هر کس دژ بهمن را بگشاید سزاوار سلطنت است و اینکار تنها از دست کیخسرو که فرکیان با او همراه بود برآمد، آنگاه کیخسرو با شارت کاوس بخونخواهی پدر برخاست و پس از سالها جنگ و خونریزی او را که آخر کار بغاری نزدیک بردع پناه برده بود بیاری نیکمردی بنام هوم بچنگ آورد و او و برادرش کرسیوز را بکین پدر کشت. پس از قتل افراسیاب کاوس سلطنت بکیخسرو داد و خود پس از ۱۶۰ سال پادشاهی بمرد. کیخسرو جهن پسر افراسیاب را از بند بر آورد و پادشاهی توران داد و خود پس از چندی از کار جهان غمگین شد و لهراسپ را بجای خود بسلطنت نشاند و خود با طوس و گودرز و فریبرز بکوهی ناپدید شد.

نام کیخسرو در اوستا چندین بار آمده و او یکی از پهلوانان و شاهان بزرگ شمرده شده است و اینک بعضی از قطعات اوستا که حاوی مطالبی تازه در باب کیخسرو است بدینجا نقل میشود:

در یشت پنجم (آبان یشت) فقرات ۴۹ - ۵۰ چنین آمده است که: «خسرو پهلوان و پدید آرنده شاهنشاهی ایران برای اردویسور اناهیت نزدیک دریاچه چچست<sup>۱</sup> صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او چنین خواست که ای اردویسور اناهیت مقدس و نیکوکار مرا یاری ده تا بر همه کشورها و بردیوان و بر آدمیان و جادوان و پریان و کرینان ستمگر پادشاهی و سلطنت یابم و در جنگهای خود از هماوردانی که بر پشت اسب با من نبرد میکنند پیش باشم.

در یشت نهم (درواسپ یشت) مطالب تازه تری در باب کیخسرو می بینیم و از آن جمله است مطالب فقرات ۱۷ - ۱۹: «هَوم<sup>۲</sup> (هوم) جنگجو و فرمان روای نیک، دارنده چشمان زرین بر فراز هرائیتی بلندترین قله جبال قربانی هایی برای درواسپ آورد و

۱ - Tchaetchasta

۲ - Haoma



چنین گفت: ای درواسپ مرا یاری کن تا بتوانم فرنگرسین<sup>۱</sup> (افراسیاب) گناهکار تورانی را ببندم و باقید و زنجیر نزد کوی هئوسروه<sup>۲</sup> بکشم تا کوی هئوسروه او را کنار دریاچه ژرف و پهناور چنچست<sup>۳</sup> با انتقام خون پدر خود سیاورشن (سیاوش) دلیر که بخیانت کشته شد و با انتقام خون اغر ارث<sup>۴</sup> دلیر، تباہ کند. درواسپ توانا و آفریده<sup>۵</sup> مزدا در این کار با او یاری کرد.

مطالب فقرات ۲۱-۲۳ از همین یشت نیز حائز اهمیتی است و آن چنین است: هئوسروه پهلوان و پدید آورنده شاهنشاهی ایران برای درواسپ نزدیک دریاچه چنچست صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی داد و از او چنین خواست که ای درواسپ مقدس و نیکوکار با من یاری کن تا آن گناهکار تورانی یعنی فرنگرسین (افراسیاب) را کنار دریاچه پهناور و ژرف چنچست با انتقام خون سیاوش پهلوان که از راه خیانت کشته شد و با انتقام خون اغر ارث دلیر بکشم. درواسپ در این کار با او یاری کرد.

بنا بر یشت ۱۵ (رام یشت) فقرات ۳۱-۳۲: ائوروسار<sup>۳</sup> و یورا در آغاز و میان و پایان جنگل سپید بر روی تخت و بالش و فرش زرین ستود و گفت مرا یاوری ده تا خسرو پهلوان و پدید آورنده شاهنشاهی ممالک ایران بر من دست نیابد و من از جنگ اورهایی یابم اما و بود در این کار با او یاری نکرد.

از سایر قطعات اوستا مطلب تازه‌یی در باب کیخسرو بر نمی‌آید زیرا همه تکرار مطالب گذشته است<sup>۴</sup> و خلاصه مطالبی را که میتوان از آنها نقل کرد اینست که: کیخسرو از بیماری مرگ بر کنار بود و فر کیانی بدو تعلق داشت و او مردی نیرومند و صاحب پیروزی خداداد و تسلط مطلق و فرمان درست و قاطع و شکست نایافتنی بود و دشمنان

۱- Frangrasyana

۵- Aghraeratha

۲- Kavi Hausravah

۳- Aurvasāra

۴- رجوع کنید به یشت ۱۷ (ارت یشت) فقرات ۳۷-۳۸ و ۴۱-۴۲، یشت ۱۹ (زامیاد یشت) فقرات ۷۴-۷۷، یشت ۲۳ (آفرین پیغامبر زردشت یشت) فقره ۷، یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقرات ۱۳۳-۱۳۵.

خود را بتندی درهم می شکست و نیرویی تمام بافرالهی و فرزندان هوشیار و توانا داشت و از بهشت آگاه و صاحب سلطنتی بارونق و عمری دراز و همه خوشبختی‌ها بود چنانکه دشمن رادر میدانی بزرگ در جنگ تعقیب کرد در حالیکه دشمن او (ااوروسار) بر پشت اسب باومی جنگید. کینسرو پیروز همه دشمنان رازیر چنگ آورد و گناهکار تورانی افراسیاب و کرسوزد<sup>۱</sup> (کرسوز) را با انتقام خون پدر خود سیاوش و اغریث بزنجیر کشید و کشت.

مجموع آنچه از اوستا در باب کینسرو برمیآید همینست که اینجا آورده ام و تنها مسأله‌یی که بازمانده نقل فقره ۱۳۷ از فروردین یشت است که در آن پسری برای کینسرو یاد شده بدین طریق: «فروشی آخروور<sup>۲</sup> پسر هئوسروه رامی ستاییم، برای راندن دروغ‌گویی که دست خویش را می فریبد و برای راندن بخیل و تباه کننده جهان.» این فقره از یشت ۱۳ بازمانده داستانیست که اکنون چیزی از آن نمیدانیم و در متون پهلوی هم اثری از آن نمانده است.

نام کینسرو در ادبیات پهلوی کی خسرو یا کی خسروک<sup>۳</sup> است. پدرش سیاوش پسر کی اوس و مادرش ویسپان فریه<sup>۴</sup> (= فرنگیس) دختر فراسیاب بود<sup>۵</sup> و او هشتمین کس از خاندان کیان و پادشاه کشور خونیرس<sup>۶</sup> است. مولدش گنگ دژ بود<sup>۷</sup>. کینسرو مردی کوشا و کارآمد بود و پیش از آنکه زردشت ظهور کند بر آیین مزد آگاهی داشت و آنرا بکار می بست<sup>۸</sup>. از میان کارهای او بیش از همه دو کار اهمیت دارد یکی آنکه بتکده بدینان رابر کنار دریاچه چیچست<sup>۹</sup> (دژ بهمن در شاهنامه) ویران کرد<sup>۱۰</sup> و در این باب

۱ - Keresavazda - ۲ - Axrúra

۳ - Kai Xusrúk - ۴ - Vispân-frya

۵ - در این باب رجوع کنید به دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ فقره ۱۴ و کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۳۹ و کتاب ۹

فصل ۱۶ فقره ۱۹ و بند هشتن فصل ۳۱ فقره ۲۵.

۶ - Xvaniras - ۷ - مینوک خرد فصل ۲ فقره ۵۸.

۸ - دینکرت کتاب نهم فصل ۱۶ فقره ۱۹ - ۹ - Tchêchast

۱۰ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۵ فقره ۵ و مینوک خرد فصل ۲۷ فقره ۶۱.

در بندهشن چنین آمده است<sup>۱</sup> که چون کیخسرو بویران کردن بتکده کنار دریاچه چیچست رفت آذر گشسپ بریال اسب او قرار گرفت چنانکه تیرگی ها را بر کنار میکرد و پرتوی چنان درخشان پدید میآورد که دیدار بتکده آسان بود. چون کیخسرو این بتکده را ویران ساخت آذر گشسپ را بر کوه اسنوند<sup>۲</sup> که نزدیک آن بود نهاد. بنا بر یکی از اشارات داستان دینیک<sup>۳</sup> کیخسرو آتشیهای مقدسی در گنگ که در آنجا پادشاهی میکرد بر فراز جبالی که میان ایران و توران واقعست بنشانند. دومین کار بزرگ کیخسرو آن بود که فراسیاب و ازیاران او کرسیوز<sup>۴</sup> را کشت.

چنانکه قبلاً دیده ایم در باب گنگ دژ چنین آمده است که گنگ دژ در آغاز کار بر سردیوان بود اما کیخسرو آنرا بر زمین نشانند و در یکی دیگر از روایات پهلووی چنین آمده است که کیخسرو گنگ دژ را بتصرف آورد و پشوتن یکی از موعودهای دین زردشت در آن پادشاهی میکند...<sup>۵</sup> در روایات دیگر مطالب مذکور بدین شکل کامل شده است که در عین سلطنت پشوتن در گنگ دژ کیخسرو نیز بر تخت خود در جایی که از دیدگان پنهانست مانند جاویدانان تاروز رستاخیز زنده است و درین روز سوشیانس را از پی رستاخیز مردگان یاوری و همراهی میکند<sup>۶</sup>. در داستان دینیک<sup>۷</sup> نیز داستان مذهبی مذکور دیده می شود و در اینجا چنین آمده است که فرشته «ویو» راهبر کیخسرو است و همین داستان با تفصیل بیشتری در دینکرت<sup>۸</sup> از سوتگرنسک نقل شده است بدین صورت: هنگامی که روز رستاخیز نزدیک شود کیخسرو وای (وایو) فرشته راهبر مردگان را خواهد دید و از او خواهد پرسید که چرا آنهمه از مردان عهد قدیم را که صاحب قدرت و افتخارات فراوان بودند از میان برده است. «وای» بد کرد لایلی در این باب می پردازد آنگاه کیخسرو او را بصورت شتری در میآورد و بر آن سوار می شود. وای او و همراهان

- ۱ - فصل ۱۷ فقره ۸  
 ۲ - Asanvand  
 ۳ - فصل ۹۰ فقره ۶۰  
 ۴ - Karsêvaz  
 ۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۳۹ و کتاب ۹ فصل ۲۳ فقره ۵ و  
 ۶ - رجوع کنید بدستان سیاوش در همین کتاب.  
 ۷ - دینکرت کتاب ۸ فصل ۱ فقره ۴۰  
 ۸ - فصل ۳۵ فقره ۳  
 ۹ - کتاب نهم فصل ۲۳ فقرات ۱ - ۵

ایرانش را بجایی که هئوئیش<sup>۱</sup> غنوده است راهنمایی میکند و سپس بجایی که طوس جنگجو خفته است میروند و از آنجا بنقطه‌یی میرسند که کی‌اپیوه خفته است و چون از او گذشتند سوشیانس رامی بیند و او میپرسد: این کیست که بر پشت «وای» سوار است؟ کیخسرو خویشان را بدومی شناساند و سوشیانس ویرا در بر انداختن پرستشگاه بددینان بر کنار چیچست و تباه کردن فراسیاب درود می‌فرستد. آنگاه کرساسپ با کرسی در دست فرامیرسد، طوس از جای بر میخیزد و کرساسپ را بآیین مزدا میخواند و جنگ آخرالزمان از این هنگام آغاز میشود.

در فصل ۳۴ از کتاب بندهشن دوره پادشاهی کیخسرو شصت سال معین شده است. از آنچه گذشت چنین بر می‌آید که کیخسرو چه در اوستا و چه در ادبیات پهلوی از بزرگترین پهلوانان و شاهان نژاد ایرانیست که مقام مذهبی بزرگی نیز دارد و بتدریج در شمار جاویدانان درآمده است، در اوستا این پهلوان بزرگ همه جا با دو صفت آرشن یعنی شجاع و فحل و «خشتری هن کرمو»<sup>۲</sup> یعنی پیوند دهنده کشورها - متحد سازنده کشورها - پدید آورنده شاهنشاهی، خوانده شده است.

این دو صفت مهم کیخسرو در سراسر داستان او در شاهنامه و همچنین در ادبیات پهلوی بتعریض یا بتصریح وجود دارد. بنا بر روایت شاهنامه کیخسرو همیشه برای نبرد با پهلوانان بزرگ حاضر بود و با آنکه پهلوانان ایران از در آمدن پادشاه بجای ایشان بمیدان نبرد تنگ داشتند او از این کار خودداری نمی‌کرد چنانکه در یکی از جنگها با پشنگ (شیده) پسر افراسیاب که پهلوانی را از پدر بارث میبرد دیر گاهی بجنگ تن‌تن مبادرت جست تا سر انجام بر او فائق شد، و باز چنانکه در شاهنامه می‌بینیم کیخسرو نخستین پادشاهی است که توانست خطر بزرگ تورانیان را از ایران شهر منقطع سازد و سراسر ایران و پادشاهان و پهلوانان ایراتزمین را از پارس و اصفهان تا خراسان زیر لوای خویش برای نجات ایران گرد آورد و متحد سازد. بنا بر این کیخسرو در شاهنامه نیز همچون اوستا هم پادشاهی شجاع است و هم پدید آورنده شاهنشاهی ایران و متحد سازنده کشورها.

در قسمت‌های مختلف اوستا کیخسرو درست بهمان صورتی که در شاهنامه دیده‌ایم توانا و زبردست و پیروز و فرمانروا وصف شده است.

در اوستا از تعلق یافتن فر کیانی بخسرو و بر آمدن کارهای بزرگی بیاری فر<sup>۱</sup> بردست او بارها سخن رفته است و این حال عیناً در شاهنامه نیز مشهود است چنانکه زور و نیرو و دوست‌کامی و زیبایی و شکوه و جلال و پیروزی که بیاری فر نصیب کیخسرو شده بود همه را بحیرت می‌افکند. ... کیخسرو در اوستا پادشاه دلیر است که نعمت‌های گوناگون بر او روی آورده بود، بر زورمندترین دشمنان مانند ائوروسار و فرنگر سین و کرسوزد غلبه یافت و انتقام خون سیاوش و اغری را از این دو بگیرفت. در اوستا محل قتل افراسیاب و کرسوز کنار دریاچه چیچست (اورمیه) است و این روایت عیناً در متون پهلوی دیده می‌شود. ناسخان شاهنامه فردوسی کلمه چیچست را باشتباه خنجست ضبط کرده اند و این کلمه در زبان پهلوی چیچست (با یاء مجهول) تلفظ می‌شود. بنا بر اشارات اوستا کسی که افراسیاب را اسیر کرد و نزد کیخسرو برد، هئوم<sup>۱</sup> (هوم) نام دارد. داستان هوم در شاهنامه نیز با اندک مغایرتی در جزئیات آمده است مثلاً بنا بر روایت شاهنامه هوم مردی زاهد و از نژاد کیان بود که در عین زهد و ریاضت نیروی کیانی را نیز با خود داشت چنانکه چون با افراسیاب در افتاد نتوانست او را بزیر آورد و بکشد افکند اما در اوستا هوم مطلقاً با صفت جنگجو آمده است.

در کشته شدن افراسیاب بدست خسرو قول طبری با متون پهلوی بیش از روایت فردوسی سازگار است چه طبری نگاشته است که افراسیاب بر کنار چیچست (در متن حاسب که تحریف عجیبی از چیچاست یا چیچست است) بدست خسرو کشته شد. فردوسی مقتل افراسیاب را نزدیک آب زره دانسته و برعکس آنچه در متون پهلوی دیده‌ایم گفته است که برای بیرون کشیدن افراسیاب از زیر آب با شارت هوم پالهنگ بر کردن کرسوز افکندند و او را بر کنار آب آوردند و چندان شکنجه کردند که از درد فغان بر آورد و افراسیاب آوای او بشنید و از آب بیرون آمد، در این حال کسی از از راه جزیره رسید و

اورا بکمند انداخت و از آب بر کشید و بشاهان سپرد و خود ناپدید شد. از این روایت در متون پهلوی و طبری که مأخذ عمده و اساسی او خداینامه بود اثری دیده نمی‌شود و حتی اختلاف بزرگی که میان طبری از یکسوی و شاهنامه و دیگر مأخذ و روایات از سوی دیگر وجود دارد آنست که بنا بر قول طبری کرسیوز (در متن تاریخ طبری کی سواسف و در تجارب الامم ابوعلی مسکویه<sup>۱</sup> کرسواسف) برادر افراسیاب پس از او بتوران زمین رفت و سلطنت را بدست گرفت و پس از وی پسرش خرزاسف بجای او نشست و این خرزاسف علی‌الظاهر همان ارجاسپ شاهنامه است که معاصر کی گشتاسب بود و چون حرف «آ» در پهلوی الف و خاء هر دو خوانده میشود این اشتباه در خواندن نام «ارژاسپ» پدید آمده است.

در مجمل‌التواریخ عین روایت فردوسی در باب قتل افراسیاب مکرر گفته شده است با این اختلاف که پناهگاه افراسیاب غاری نزدیک جیس دانسته شده<sup>۲</sup> نه نزدیک بردع و این جیس چنانکه میدانیم همان «شیز» از بلاد معروف آذربایجان قدیم است. ثعالبی نیز عین روایت فردوسی را در باب اسیر شدن کرسیوز و افراسیاب و کیفیت قتل آن دو ظاهراً از شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق آورده است.<sup>۳</sup>

دراوستا برای کیخسرو دودشمن بزرگ نام برده‌اند یکی «فرنگرسین» یعنی افراسیاب و دیگر آئور و سار. از دشمن نخستین در ادبیات پهلوی و شاهنامه و تواریخ اسلامی بسیار سخن رفته است اما دشمن دیگر کیخسرو که دلیر تر و خطرناکتر از دشمن نخستین او بود و همواره بر پشت اسب و میان جنگل با خسرو قتال میکرد در آثار بعدی فراموش شده و از او نامی نمانده است.

دراوستا هر جا از کینه جویی سیاوش سخن رفته نام اغریرث هم دیده می‌شود. از اغریرث و داستان او وقتی که سخن از تورانیان بمیان آید یاد خواهیم کرد و در اینجا تنها بیاد می‌آورم که بنا بر نقل شاهنامه نیز هوم افراسیاب را تنها بکین سیاوش بیند

۲- مجمل‌التواریخ ص ۴۹ - ۵۰

۱- چاپ Le Strang ص ۴۵

۳- غرر اخبار ملوک‌الفرس ص ۲۳۲ - ۲۳۴



نیفکند بلکه کین نوزد و کین اغریث هم اورا براین کار باعث شده بود زیرا اغریث تورانی ، برادر افراسیاب همواره دوستدار ایرانیان بود و افراسیاب گناهکار تند خوی را از آزار ایشان باز میداشت .

بنا بر آنچه از آفرین پیغامبر زردشت برمیآید کیخسرو از مرگ وزوان برکنار بود . این فکر در متون پهلوی و شاهنامه عیناً باقی مانده است . در متون پهلوی کیخسرو از جمله جاویدانان و از کسانی است که در گنگ دژ بسر می برد و بر تخت خود در مکانی که از دیدگان پنهانست نشسته است و چون روز رستاخیز نزدیک شود او و سوشیانس ( موعود مزدیسنا ) یکدیگر را خواهند دید و کیخسرو در شمار پهلوانانی خواهد بود که سوشیانس را در نبرد آخر الزمان یاری میکنند . روایت مذکور در شاهنامه بدین صورت درآمده است که کیخسرو پس از کشیدن کین سیاوش و رهانیدن ایران از آسیب افراسیاب تورانی از این جهان روی بر تافت و فرمان خداوند در عین حیات آهنگ جهان باقی کرد و بممانعتهای پهلوانان ایران وقتی نهاد و سرانجام با طوس و کیو و بیژن و فریبرز از فراز کوهی گذشت و بیابانی رسید و شبانگاه بچشمه‌یی که در آنجا بود تن بست و چون بامداد درآمد از او اثری نیافتند و آن چهار پهلوان نیز نیمه روز همانجا ناپدید و تباه شدند . داستان سفر کیخسرو بجهان باقی چنانکه در شاهنامه می بینیم لاشک اثر و یا صورت منقلب و واژگونی از حدیث جاویدان بودن کیخسرو در اوستا و آثار پهلویست . در روایات پهلوی از میان پهلوانانی که بنا بر روایت شاهنامه بدان بیابان رفتند و ناپدید شدند تنها طوس جنگجو نام برده شد که جایی خفته است و کیخسرو بر پشت وای (وایو) از نزدیک او میگردد .

یکی از نکات مهم در تحقیق داستان کیخسرو آنست که او را در اوستا و متون پهلوی هیچگاه پادشاه هر هفت کشور ندانستند اند بلکه در اوستا همه جاپیوند دهنده کشورها (مراد کشورهای ایرانی است) ذکر کرده و در متون پهلوی پادشاه کشور خونیرس (ایران زمین) شمرده اند و اتفاقاً در شاهنامه نیز سخنی از پادشاهی او بر هفت کشور نیست .

مطلب گفتنی دیگری که برای مادر مقایسه شاهنامه با ماخذ پیش از اسلام مانده



ویران کردن دژ بهمن است در اردبیل و بر آوردن آذر کشسپ بجای آن . چنانکه در قطعات منقول از متون پهلوی دیدیم کیخسرو بتکده‌یی را بر کنار دریاچه چیچست ویران کرد و آذر کشسپ را بجای آن ساخت<sup>۱</sup> . آذر کشسپ یکی از آتشکده‌های بزرگ ایران در دوره ساسانیست که در شیز قرار داشت و بنا بر روایات مذهبی همین عهد بانی آن کیخسرو بود . اثر داستان ویران ساختن بتکده نزدیک چیچست و بر آوردن آذر کشسپ با اختلافات مختصری در شاهنامه و تاریخ سیستان<sup>۲</sup> باقی مانده و از میان تواریخ عربی در تاریخ سنی ملوک الارض<sup>۳</sup> بر مختصری از این روایت دست می‌یابیم و آن چنین است که کیخسرو ازدهایی را بنام « کوشید » بکشت و در آنجا که این ازدها را نباه کرد آتشکده‌یی معروف به آذر کوشید بر آورد . کلمه کوشید را میتوان تحریفی از کوشسپ (کشسپ) دانست .

تفصیل جنگ‌های کیخسرو با تورانیان گذشته از شاهنامه در تاریخ طبری و غرر اخبار ملوک الفرس<sup>۴</sup> ثعالبی نیز آمده است و مسعودی<sup>۵</sup> و مورخان دیگر مطالب تازه‌یی در باب او ذکر کرده‌اند . از این ماخذ مطالبی تازه‌تر از شاهنامه بر نمی‌آید و حتی در بسیاری از جزئیات میتوان میان آنها خاصه تاریخ طبری و غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه توافقی یافت و چون نقل آنها سخن را بدر ازامی کشاند از این کار چشم می‌پوشم .

## ۹ - گوی لهر اسپ

بنا بر روایت فردوسی چون کیخسرو از کار جهان سته شد و آهنک جهان دیگر کرد تخت شاهی را بلهر اسپ که در درگاه کیخسرو مردی گمنام بود بخشید . بزرگان و پهلوانان خلاف آوردند و گفتند که اواز تخم شاهان نیست . اما کیخسرو نژاد او آشکار کرد و گفت که از پشت کی پیشین و از تخمه قباد و صاحب فر کیانست . پس بزرگان بیاد شاهی وی تن در دادند و او در روز مهر از ماه مهر تاج شاهی بر سر نهاد و در بلخ شارسانی

۱ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ فقره ۵ و بند هشتن فصل ۱۷ فقره ۷

۲ - س ۳۵ - ۳۶

۳ - چاپ گونوالد ص ۳۶

۴ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۰ ببعد .

بر آورد و آتشکده‌یی بنام برزین ساخت (آذر برزین). لهراسپ دو پسر داشت یکی زریر و دیگر گشتاسپ و برادر گاه خود دو تن از نیرگان کاوس داشت که از ایشان پسران نمیرداخت و چون این معنی بر گشتاسپ گران می‌آمد از پدر آزرده شد و نخست عزیمت هندوستان کرد و سپس بروم رفت و آنجا کتایون دختر قیصر را بزنی گرفت و آخر کار با پسران نزد پدر بازگشت و لهراسپ سلطنت را بخواهش وی بدو بخشید و خود بنو بهار بلخ رفت و موی فرو هشت و بستایش داورپرداخت و چون زردشت دین آورد او نیز پذیرای آیین وی گشت و همچنان بعبادت روز میگذاشت تا در یکی از حملات ارجاسپ نوزانی بدست او کشته شد. پادشاهی لهراسپ صد و بیست سال بود. - شرح نسب لهراسپ در داستان رستم و اسفندیار با تفصیل بیشتری بدین صورت آمده است: لهراسپ پسر اورند شاه پسر کی پیشین پسر کی قباد.

نام این پادشاه در اوستا یکبار در فقره ۱۰۵ آبان یشت آنجا که زردشت تقاضای یاری کی گشتاسپ را از اردویسوزاناهیت میکند، آمده است، بدین صورت: «گوی ویشتاسپ پسر آئوروت اسپ»، یعنی ضمن بیان نسب کی گشتاسپ بی لقب گوی. آئوروت اسپ یعنی صاحب اسب تندرو و این نام اگر چه از لحاظ ترکیب با سامی قدیم پیش از زردشت و با زمان اوشبیده است اما وجود لهراسپ عکس بیشتر افراد خاندان کیان بوجود تاریخچه کمتر نزدیک است و از دلایل بزرگی بر این مدعی نخست مذکور نبودن نام او در یشتهای اساسی و مهم است و دوم گذشتن از اسم او در آبان یشت بنا به نهایت سرعت و بدون توجه زیاد و سوم نیامدن نام او در گاتاها با آنکه بنا بر داستانهای متأخر معاصر زردشت بود و دین او را پذیرفت و اگر چنین بود می‌بایست از و نیز مانند بزرگان و نام آوران دیگر عصر کی گشتاسپ نامی برده شود. بدین جهات میتوان گفت که نام و داستان لهراسپ الحاقی و بعدی است و بقول استاد کریستن سن برای آنکه میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسپ ارتباطی حاصل شود نام کی لهراسپ در داستانها بمیان آمد.

در چهار دانسک از قطعات مفقود اوستای عهد ساسانی نام لهراسپ آمده و داستان

اومذ کورافتاده بود.<sup>۱</sup>

ائوروت اسپ در متون پهلوی و فارسی به لهر اسپ مبدل شده و بعقیده بعضی از

محققان<sup>۲</sup> این تبدیل بنحوظیل صورت گرفته است: از ائوروت اسپ اوهر و داسپ<sup>۳</sup>

و از اوهر و داسپ اوهر داسپ<sup>۴</sup> و از اوهر داسپ اوهر لاسپ<sup>۵</sup> و از اوهر لاسپ لهر اسپ.

در بندهشن (فصل ۳۱ فقره ۲۸) سلسله نسب لهر اسپ چنین است: لهر اسپ پسر

از<sup>۶</sup> پسر منوش پسر کی پسرین برادر کی اوس.

چون لهر اسپ برای سلطنت در عهد میان کیخسرو و کی گشتاسپ انتخاب شد

ایجاد داستانها و روایات تازه برای او اندکی دشواری نمود و بهمین جهت در متون پهلوی

بعضی از روایات بنی اسرائیل برای او بعاریت گرفته شده است مثلاً بنا بر نقل مینوگ خرد

(فصل ۲۷ فقره ۶۷) لهر اسپ اورشلیم را ویران کرد و یهودان را پراگند و بنا بر نقل دینکرد

(کتاب ۵ فصل ۱ فقره ۵۵) لهر اسپ بهمراهی بوخت نرسیه<sup>۷</sup> (بخت النصر - نبو کد نصر<sup>۸</sup>)

با اورشلیم تاخت و شاید این روایات بعد از عهد ساسانی پیدا شده باشد.<sup>۹</sup>

در ماخذ اسلامی از این پادشاه کیانی روایات تازه بی ذکر نشده است. ابوریحان<sup>۱۰</sup> نسب او را

چنین ذکر کرده است: کی لهر اسف بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد و آنچه او ذکر کرده

است با نقل طبری اختلاف دارد بدین نحو: کی لهر اسپ پسر کی اوجی پسر کی منوش پسر

کیفاشین پسر کیسه پسر کیقباد<sup>۱۱</sup> و این نسب نامه با بندهشن مطابق است چه در آن کتاب نسب

لهر اسپ چنین آمده: کی لهر اسپ پسر کی از پسر کی منوش پسر کی پسرین پسر کی اپیوه پسر

کی کوان، حمزه بن الحسن<sup>۱۲</sup> نسب نامه لهر اسپ را چنین آورده است: کی لهر اسف پسر کیاوجان

(کی اوجان) پسر کیمنش پسر کیفشین پسر کیا فوه (کی افوه). روایت مسعودی<sup>۱۳</sup> و دینوری<sup>۱۴</sup>

۱ - دینکرد کتاب ۸ فصل ۱۳ فقره ۱۵۵

۲ - زنداوستای دارمستتر ج ۲ ص ۳۹۲

۳ - Öhrvdasp - ۳

۴ - Öhrdasp - ۴

۵ - Öhrasp - ۵

۶ - ۱۰ - الآثار الباقیه ص ۱۰۴

۷ - ۹ - کیانیان ص ۹۳

۸ - Nabuchodonosor - ۸

۹ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۹۸ و ۶۱۷ و ۶۴۵

۱۰ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۹۸ و ۶۱۷ و ۶۴۵

۱۱ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۹۸ و ۶۱۷ و ۶۴۵

۱۲ - اخبار الطوال ص ۲۶

۱۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱